گزارش

سخنرانی در باغ موقوفات دکتر محمود افشار

ایران‌شناسی و سعدی در هلند

پروفسور هانس دوبروین

ترجمه: دکتر علی اصغر سیدغراب

۱- به جز متن گلستان، قدیمی‌ترین نوشته‌هایی که در سراسر نسخه آمده، پاره‌ای حواشی است به زبان عربی و گاهی به ترکی و فارسی که حاوی تفسیر و معنی متن و توضیحات واژه‌های مشکل است. این نوشته‌ها با تفسیرهای گلستان توسط شاعران سده نهم ترکیه عثمانی مانند شمعی و سروری، قابل مقایسه هستند. خط این نوشته‌ها چندان تفاوتی با متن اصلی ندارد و این امکان وجود دارد که نوشته‌ها توسط نسخه‌برداری معاصر با کاتب نسخه نوشته شده باشد. در حاشیه آخرین صفحه (گوشه سمت چپ) یک تاریخ وجود دارد: ۵ جمادی‌الاولی ۹۵۸ [=۱۱ مه ۱۵۵۱] که نشان‌دهنده آخرین نوشته افزوده شده بر نسخه است که به متن اصلی گلستان تعلق ندارد.

۲- دومین لایه شامل تعداد قابل توجهی نوشته به زبان‌های آلمانی و فرانسه است که توسط نخستین صاحبان اروپایی به نسخه افزوده شده است. بیشترین اطلاعات را می‌توان از نوشته‌ای به دست آورد که به زبان آلمانی مهجور و توسط کسی که خودش را سروان کارل ستوان کونیگ می‌نامد، نوشته شده است و نشان می‌دهد که دست‌نوشته توسط سربازان اتریشی که در ۲۷ ژوئیه ۱۵۶۶ دژ نظامی کوتوس ترک‌ها را در نزدیکی رودخانه دانوب مجارستان فتح کردند، پیدا شده و چند روز بعد، ستوان آن را به یک شهروند اهل کومورن هدیه داده است. این حمله به دژ نظامی در مجارستان در زمان آخرین لشکرکشی سلطان سلیمان عثمانی به امپراتوری اتریش انجام گرفت که سلطان هم از آن زنده بازنگشت. نوشته‌ای از مرگ شخص دیگری، احتمالاً یک اشراف‌زاده اتریشی، در سپتامبر همان سال وجود دارد.

افزون بر این، در fol. 50b دو خطاطی که از یک متن فرانسوی (که در آن pour ton plaisir خوانده می‌شود) به دنبال آنچه که اسمی ایتالیایی به نظر می‌رسد، وجود دارد. این نمونه‌ها وارونه روی صفحه نوشته شده و کاملاً نشان می‌دهد که نویسنده هیچ آشنایی با حروف عربی نداشته است.

پس از سال ۱۵۶۶ ما ردپای نسخه را به مدت ۷۵ سال گم می‌کنیم. این نسخه احتمالاً چندین بار دست به دست شده و در همین دوران جایگاه متفاوتی به دست آورده است. همان‌گونه که از حواشی عربی، ترکی و فارسی این نسخه به خوبی نمایان است، زمانی که این نسخه در دست صاحبان ترک بوده، یک اثر ادبی معتبر به شمار می‌آمده که شایسته پژوهش بوده است. ولی پس از آنکه توسط سربازان اتریشی ربوده شد، معنای اصلی خود را از دست داد و این نسخه دیگر چیزی بیش از یک متن ناآشنا نبود و احتمالاً تنها به دلیل کمیاب بودنش و به‌ویژه به مثابه یک کالای تجاری، ارزش‌گذاری می‌شده. خوشبختانه این نسخه دست آخر به دست افراد فرهیخته بازگشت و پژوهشگران غربی که به متن کتاب علاقه‌مند بودند، توانستند بار دیگر مقام اصلی این نوشته را با مطالعه و پژوهش‌های جدی خود به آن بازگردانند.

۳- لایه بعدی نوشته‌هایی است که آثاری از تحقیقاتی عمیق را نشان می‌دهد که بدون شک می‌توان آنها را به یک یا چند شرق‌شناس غربی نسبت داد. ما می‌توانیم لایه‌های مختلف زیر را شناسایی کنیم.

۳- انجامه نسخه تایس به تاریخ ۱۵۸۹/۹۹۸

این نوشته‌ها نتیجه مقابله نسخه Or.242 با دو نسخه دیگر از گلستان است. یکی از آنها به آسانی قابل تشخیص است، زیرا از آن به‌عنوان نمونه تایسیانیوم نام برده شده است. این نکته بدین معنا است که نسخه Or.242 با نسخه‌ای از گلستان سعدی مقایسه شده است، که متعلق به یکی از اعضای خانواده ثروتمندی از بازرگانان هلندی به‌نام تایس بوده که هم در آمستردام و هم در لایدن زندگی می‌کردند، به احتمال قوی صاحب نسخه یوهانس تایس (۱۶۵۳-۱۶۲۱) بوده که در زمان استاد خولیوس در دانشگاه لایدن تحصیل می‌کرده و در سفرهایش به فرانسه و انگلستان مشتاقانه کتاب و نسخه جمع‌آوری و ابتیاع می‌کرده. پس از مرگ او کتابخانه مخصوصی برای او ایجاد شد که هنوز هم در خیابان راپن بورخ نزدیک ساختمان دانشگاه وجود دارد. در سراسر نسخه Or.242 حواشی مختلفی افزوده شده. در صفحه پایانی نسخه تایس انجامه تاریخ «۹۸۸» [=۹۰-۱۵۸۹] (گوشه راست) را نشان می‌دهد. نوشته‌هایی که در نتیجه قرائت‌های مختلف بر این نسخه افزوده شده، احتمالاً از اروپاییان است ولیکن با سبک سایر نوشته‌های اروپایی در این نسخه تفاوت دارد. همچنین از جوهر قرمز جگری این انجامه می‌توان پی برد که باید توسط شخص دیگری که با خط نستعلیق آشنایی داشته نوشته شده باشد. احتمالاً همزمان با مقابله نسخ، آشفتگی‌های نسخه Or.242 را با گنجاندن صفحات (۱۶۴ و ۱۶۰-۱۵۰ و ۱۴۸) که ظاهراً از بین رفته بودند، اصلاح و ترمیم کرده‌اند. همچنین نوشته‌هایی با حروف عربی، خط یک اروپایی را فاش می‌کند از fol.30a به بعد نیز نوشته‌هایی از نسخه دیگر با نشان R وجود دارد که تنها در بخش کوچکی از متن دیده می‌شود.

بخش دوم

منبع باز و دوستان آن

مهدی فیضی

«دنیایی را تصور کنید که در آن نتوانید مواد تشکیل‌دهنده غذا را ببینید و دستورالعمل آن را عوض کنید و در صورتی که برای دوستانتان یک نسخه از این دستورالعمل را تهیه کنید، دزد نامیده شده و به زندان تهدید شوید. دنیایی که برای مولفان کتاب‌های آشپزی یک سرزمین عجایب است و در مورد نرم‌افزارهای تجاری یک واقعیت. ما در نهضت نرم‌افزار آزاد به چنین دنیایی نه می‌گوییم.» [کتاب سال نشریه شبکه، سال ششم، شماره سی و نهم، دی ۱۳۸۲، ص ۲۲۷] دنیایی که «ریچارد استالمن» بنیانگذار نرم‌افزار آزاد (Free Software) از آن سخن می‌گوید، دنیای اشتراک، تغییر و توزیع آزاد نرم‌افزارها است. شاید چیزی شبیه آنچه در کشور ما در بازار نرم‌افزار می‌گذرد! وقتی او به تنهایی در سال ۱۹۸۴ با استعفا از آزمایشگاه هوش مصنوعی MIT، ماموریت خود را برای آزادی نرم‌افزار آغاز کرد، منتقدان او را کسی می‌دانستند که دن کیشوت‌وار به جنگ آسیاب‌های بادی رفته است. زمان زیادی لازم نبود تا نشان دهد که در حرکت خود، که از آن با نام «نهضت» یاد می‌کند، چندان هم تنها نیست؛ اگرچه آسیاب‌های بادی مدت‌ها است که از حرکت ایستاده‌اند.

استالمن نرم‌افزار آزاد را به معنی آزادی کاربران در اجرای برنامه برای هر هدفی (آزادی سطح صفر)، آزادی بررسی نحوه کار برنامه و تطبیق آن با نیازهای خود (آزادی سطح یک)، آزادی پخش مجدد نسخه‌های نرم‌افزار (آزادی سطح دو) و آزادی در اصلاح برنامه و عرضه عمومی آن (آزادی سطح سه) تعریف کرد که دسترسی به کد منبع (Source Code) پیش‌شرط آزادی‌های سطح یک و سه است. با وجود این آزادی‌ها، انواع خاصی از قواعد درباره شیوه توزیع نرم‌افزارهای آزاد مانند Copyleft پذیرفته شده است. Copyleft که می‌توان آن را «بقای طبع» در برابر Copyright به معنی «حق طبع» ترجمه کرد، به بیان ساده از محدودیت آزادی‌های محوری دیگران در هنگام پخش مجدد برنامه جلوگیری می‌کند. نرم‌افزار آزاد به معنی نرم‌افزار رایگان یا غیرتجاری نیست اگرچه استالمن رسالت این نهضت را حل شکاف دیجیتالی و طرد کامل مشکل اجتماعی نرم‌افزار تجاری می‌داند.

پیش‌نویس نهایی طرح اجرایی برای تصویب در اجلاس جهانی جامعه اطلاعاتی در سپتامبر ۲۰۰۳ نیز در بند دسترسی به اطلاعات و دانش اشاره می‌کند که «مدل‌های نرم‌افزاری متنوعی از جمله نرم‌افزارهای با منبع باز وجود دارد که اصل بی‌طرفی فناوری را تقویت، دسترسی را افزایش و کاربران را در برابر طیف متنوعی از برنامه‌ها قرار دهند. می‌توان از طریق روی‌آوری به این نرم‌افزارها به رشد جامعه اطلاعاتی کمک کرد.» به این ترتیب نهضت منبع باز در ردیف حرکت‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه‌ای قرار می‌گیرد که این بار بستری متفاوت را برای مبارزه انتخاب کرده است.

■■■

«کارل پوپر» در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» اشاره می‌کند که «افلاطون» در کتاب «جمهوری» خود با مرادف گرفتن عمل عادلانه با «آنچه به منفعت و مصلحت بهترین دولت است»، عدالت را با اصل امتیاز و حکومت طبقاتی یکی می‌داند و از این منظر سخت بر او می‌تابد. پوپر خواست عمده نهضت بشردوستانه عدالت‌خواهی را در پیروی از «اصالت مساوات» در برابر اصل «امتیاز طبیعی»، پیروی از «اصالت فرد» در مقابل «اصالت جمع» و در نهایت پیروی از این اصل می‌داند که تکلیف و مقصود دولت باید حراست و پاسداری از آزادی شهروندان باشد در برابر این نظریه که تکلیف و وظیفه فرد را تنها در تحکیم ثبات دولت می‌داند. به این ترتیب او از نظریه‌ای سخن می‌گوید که خود آن را «حمایتگری» (Protectionism) می‌نامد که یک خواست سیاسی مبنی بر این که آزادی فرد فارغ از اصالت تاریخی و ماهوی پذیرفته شده و حمایت شده است. [ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، شهریور ۱۳۷۷، ص ۲۶۶ و ۲۸۹] نظریه‌ای که بیش از آنکه خودپسندانه باشد، آنچنان که پوپر این را تنها دلیل افلاطون علیه حمایتگری می‌داند، برخاسته از روح فردطلبانه و نگاه اومانیستی جامعه عصر جدید است و پیش از آنکه بر حق فرد بر آزادی تکیه کرده باشد، بر تکلیف حکومت در پاسداشت عدالت پای می‌فشرد.

■■■

سخن گفتن از منبع باز (Open Source)، نرم‌افزار آزاد، حق طبع و... در سرزمینی که در آن حتی حقوق مالکیت فکری (Intellectual Property)، قانون حق طبع هزاره دیجیتالی (DMCA) و نرم‌افزار تجاری کلماتی نامأنوسند شاید کمی غریب می‌نماید به ویژه وقتی که در کنار بحث جامعه باز (Open Society) قرار می‌گیرد؛ ولی چه باک که ما سال‌ها است به مواجهه با چیزهای ناآشنا خو کرده‌ایم.

ویژگی ذاتی زبان‌های برنامه‌نویسی نیازمند همگردانی (Compile) باعث می‌شود که خطوط برنامه از چشم کاربران پنهان بماند. اینگونه است که خطوط کد منبع به عنوان ابزاری قدرتمند در دستان برنامه‌نویس، حقوق، اختیارات و انحصار او را در برنامه‌اش برای همیشه حفظ می‌کند تا او به مثابه آفریننده‌ای که رمز حیات را در دست دارد بر ساخته‌های صفر و یکی خود و کاربران آنها خداوندگاری کند.

ابداع زبان‌های برنامه‌نویسی اسکریپتی (Scripting Language) بدون نیاز به واسط همگردانی، شاید آغاز ناخودآگاه شکل‌گیری جنبش منبع باز بود به ویژه که توسعه زبان‌های بر مبنای وب راهی جز در اختیار گذاردن خطوط اصلی برنامه باقی نمی‌گذاشت. به این ترتیب بسیاری از برنامه‌نویسان کلاسیک، با زمین گذاشتن سلاح‌های همیشگی خود تسلیم نهضتی شدند که شوالیه تنها آن را رهبری می‌کرد. به طوری که امروزه جایگاه برنامه‌نویسان از آفرینندگی به مرتبه‌ای در کنار سایر توسعه‌دهندگان سیستم فروکاسته شده است.

اصل پنج و شش تعریف منبع باز اشاره می‌کند که «مجوز نباید شخص یا گروهی از اشخاص را مورد تبعیض قرار دهد» و «آنها را از کاربرد نرم‌افزار در یک حیطه خاص کاری باز دارد». به این ترتیب جنبش منبع باز در دنباله نهضت بشردوستانه عدالت‌خواهی، نه به نفع و مصلحت بهترین دولت (بزرگترین شرکت) که به سود اکثریت مردم (بیشترین کاربران) است تا به جای آنکه با گشایش پنجره‌ها (Windows) در هر رایانه محصور ناخواسته محصولات شرکتی شویم که تمام درهایی را که می‌توانست به سوی جهان خارج از آن باز شود پیشاپیش بسته است؛ شکل تازه‌ای از سیستم عامل و نوع جدیدی از نرم‌افزارهای کاربردی را از این قالب تجربه کنیم. «ویندوز قرار بود پنجره‌ساز باشد، بی‌هیچ ادعا. اما امروز پنجره ویندوز به هوای خفقان‌آور یا قالب‌های سرمایه‌داری باز می‌شود، به انحصار. ویندوز یک محصول صنعتی مدرن است که ریشه در همان نظامی دارد که سرمایه اصلی‌ترین واژه‌اش است و انحصار حیاتی‌ترین ترفندش.» [«لینوکس یک کاربر فلسفه است»، اندیشه شرق، شنبه، ۲۳ خرداد ۱۳۸۳] با انتخاب windows و شماره یکی از سال‌های اخیر میلادی به عنوان سیستم عامل، تمام گزینه‌های بعدی برای انتخاب برنامه‌های کاربردی آن از پیش انتخاب شده‌اند. گزینه‌هایی که همگی در یک نام مشترکند مایکروسافت و نام یک فرد را به ذهن متبادر می‌کنند: بیل گیتس منبع باز به عنوان الگویی تازه برای تولید، توسعه و فروش نرم‌افزار شاید پاسخ تلاش اسیران این پنجره‌های همیشه بسته، برای گشودن دریچه‌ای به دنیای باز باشد.

■■■

پوپر در برابر این سئوال کلیشه‌ای که «چه کسی باید حکومت کند؟» این پرسش را مطرح می‌کند که «چگونه ممکن است نهادهای سیاسی را به نحوی سازمان دهیم که بتوانیم از این که حکمران بد یا نالایق بیش از حد آسیب برساند جلوگیری کنیم؟». او با تغییر نگره از چه کسی (Who) به چگونگی (How)، توجه را نه به سازوکار انتخاب رهبر فرزانه که به چگونگی احتراز از شکل‌گیری ناراستی و بدی معطوف می‌کند. او با طرح نظریه «نظارت و توازن» تا آنجا پیش می‌رود که پذیرش یک سیاست غلط در حکومت دموکراتیک را به تسلیم در برابر یک حاکم جبار فرزانه مرجح می‌داند که این نه به خاطر ایمان به نیکی و باور به حقانیت حکومت اکثریت که برخاسته از اعتقاد به پستی و فرومایگی حکومت جابرانه است. [ص ۳۰۳]

ریچارد استالمن

حکومتی که افلاطون در جمهوری خود به تصویر می‌کشد، مدینه فاضله‌ای (Virtuous City) است که در راس آن شاه فیلسوفی قرار می‌گیرد که مالک مغرور حقیقت و استاد ورزیده دیالکتیک است. کسی که بالاتر از انسان‌های معمولی قادر به مشاهده صور جاودانی و اتصال به مثل آسمانی است. او با نزدیک شدن به همه‌دانی (Omniscience) و همه‌توانی (Omnipotence) اگر قدرت و فرزانگی‌اش خدایی نباشد، خداگونه است و جالب آنکه تنها او است که می‌تواند به سود شهر، به شهروندان دروغ بگوید و دشمنان را فریب دهد و البته کسی نباید با این حق ویژه کاری داشته باشد. این گونه است که پوپر معتقد است «بحث افلاطون درباره فرزانگی ما را به جایی فراتر از آرمان توقف تغییر نمی‌رساند. وقتی از بهت ناشی از این کشف درآمدیم، آنگاه می‌توانیم نگاهی دوباره به این تصویر پرهیبت بیفکنیم در این صورت شاید دیگر آن را چندان هول‌انگیز نیابیم.» [صفحه ۳۳۹]

■■■

با نگاهی دوباره به تصویر انسان و تصور حکومت مطلوب در آیینه اندیشه‌های افلاطون، ادعاهای عدالت‌خواهانه و مصلحت‌جویانه او خیلی زود رنگ می‌بازد، انگار که این همه فریبی بیش نبوده است. همه چیز را همه کس دانند و همه کس توانند، نه تنها «شاه فیلسوف» افلاطونی که انحصار دانایی، که خود توانایی است، را در دست دارد تا حکومت دانش و معلومات (Sophocracy) او امروز به جامعه‌ای دانایی‌محوری تبدیل شود که در آن دانش و معرفت نه تنها در طبقه فیلسوفان که دوستدار راستی‌اند، بلکه در بین همه طبقات و تمام گروه‌ها که هیچ دشمنی با راستی ندارند به طور یکسان تسهیم شده است. بنیان فلسفی منبع باز بر اساس نظریه عدم انحصار دانش است، اینکه دانش در هر کجا و توسط هرکس که تولید شده باشد متعلق به تمام بشریت است آنچنان که در طول قرن‌ها جامعه علمی و دانشگاهی بر این اساس با اصلاح و تکمیل پژوهش‌ها و نظریه‌های قبلی به انتشار دانسته‌ها و یافته‌های خود پرداخته است. اما شاه فیلسوف جهان نرم‌افزار، «یک جوان خوش‌لباس است که آنچنان در رمز و راز پیچیده شده که حالا برای همه حتی آنها که نمی‌دانند ویندوز چیست اسطوره شده است. اسطوره ثبات، انحصار و اقتدار: بیل گیتس». [«لینوکس....» شنبه، ۲۳ خرداد ۱۳۸۳] اگرچه با قرار گرفتن Linux در برابر Koffice Star office و Windows و Open Office در برابر MS-Office، MYSQL در برابر Server SQL و... این تنها او نیست که «می‌داند» که بسیاری دیگر نیز «می‌توانند». مدعایی که دیگر نیازی به اثبات ندارد. امروز در کنار تعداد زیاد علاقه‌مندانی که عموماً در اوقات آزاد خود به نرم‌افزارهای آزاد می‌پردازند، بسیاری از سازمان‌های غیرانتفاعی مانند «مبتکران منبع باز» (Open Source Initiative) شامل پیشکسوتان عرصه منبع باز و «بنیاد نرم‌افزار آزاد» (Free Software Foundation) اجتماع جهانی منبع باز و محصولات نرم‌افزار آزاد را مدیریت، سازماندهی و پشتیبانی می‌کنند. سازمان‌هایی که به دلیل ساختار انحصارگرایانه مایکروسافت هیچ‌گاه در مورد محصولات آن نمی‌توانند شکل بگیرند. جدای از اینها منبع باز دوستان بسیاری نیز در میان دولتمردان و سیاستگزاران کشورهایی مانند فنلاند، فرانسه، آلمان، چین، کره‌جنوبی، تایلند، ژاپن، استرالیا و... دارد که سیاست‌های خود را در مورد ابرساختارهای نرم‌افزاری به سمت محصولات منبع باز و به‌ویژه لینوکس تغییر داده‌اند. در این میان تعداد زیادی از کشورها نیز توانسته‌اند با استفاده از این موقعیت امتیازات زیادی را از شرکت مایکروسافت از سرمایه‌گذاری در صنعت فناوری اطلاعات تا تخفیف‌های ۹۰ درصدی در محصولات بگیرند. [جنبشی به نام Open Source، نشریه شبکه، سال ششم، شماره سی‌وسوم، خرداد ۱۳۸۲، ص ۱۲۴]

■■■

پوپر جامعه باز و بسته را از لحاظ فرآیند و روش شکل‌گیری در مهندسی اجتماع نیز متفاوت می‌داند. مهندسی اجتماعی ناکجاآبادی (Utopian Social Engineering) در جامعه بسته (Closed Society) با اعتقادی افلاطون‌وار به آرمانی یگانه، مطلق و مشخص، وجود بعضی روش‌های عقلانی برای تعیین قطعی و همیشگی این آرمان و بهترین ابزار دست یافتن به آن را مسلم می‌شمرد و در راه رسیدن به این هدف هیچ بازخوردی (Feedback) از شرایط محیط و تغییرات آن نمی‌پذیرد که اساساً مکانیسمی برای آن تعبیه نکرده است. جامعه بسته با حرکت با چشمان بسته در مسیر تاریخ از پیش نوشته شده و در جغرافیای از قبل تعیین شده سرنوشتی را برای خود رقم می‌زند که اگرچه قابل پیش‌بینی است ولی خود کمترین نقشی در آن نداشته است. پوپر معتقد است که چنین راهبردی جامعه را به چیزی جز حکومت دیکتاتوری (Tyrannical) نمی‌رساند. زیباشناختی (Aestheticism) نهفته در ساختن جهانی نه فقط اندکی بهتر و کمی عقلانی‌تر بلکه بری از همه زشتی‌ها دامنه پهناور رادیکالیسم افراطی را در شیوه برخورد افلاطون و مارکس به وجود می‌آورد. [ص ۳۶۰] و غیرعقلانی مسلکی (Irrationalism) عارض بر ذات این رادیکالیسم گاه آن را از دست یافتن حتی به هدف‌های حداقلی نیز باز می‌دارد. پوپر زندگی را چیزی جز حل مسئله (Problem Solving) نمی‌داند. از این منظر در جامعه بسته اصولاً معنایی برای حیات قابل تصور نیست چرا که مسئله‌ای در آن طرح نمی‌شود، چه همه پیش از این توسط حاکم فرزانه حل شده‌اند.

چشم‌انداز (Vision) جامعه باز در مهندسی اجتماعی جزء به جزء (Piecemeal Social Engineering) گام به گام و ماموریت‌های (Mission) آن مطابق بازخوردهای اجتماعی و تصمیمات شخصی هر یک از افراد جامعه است که در آن به هرکس این فرصت داده می‌شود که خود با پذیرش مسئولیت زندگی، آن را شکل دهد برخلاف «زیستمندی دولت» در معماری جامعه بسته که هر فرد را به عنوان جزیی از پیکره اجتماع که تنها در کنار هم واجد یک هویت معنایی است می‌شناسد. کالبدی که امروز عجیب معنای خود را از دست داده است.

■■■

مهندسی نرم‌افزار در نرم‌افزارهای با کد منبع باز (OSS) به صورت مهندسی نرم‌افزار قطعه‌ای (Componet-based Software Engineering) است که در آن سیستم به کمک بازخوردهایی که از جامعه کاربران دریافت می‌شود توسعه می‌یابد. چنانچه «اریک ریموند» در کتاب «The Candle and the Bazaar» اشاره می‌کند که کیفیت مدل بازار (Bazzar) در توسعه نرم‌افزارهای منبع باز نه توسط استانداردهای خشک و دستورگونه بلکه به‌سادگی با عرضه هفتگی و جمع‌آوری بازخورد از صدها کاربر در هر روز به نوعی تکامل برای انتخاب برتر متکی است. به این منظور معمولاً یک نفر یا گروهی کوچک از داوطلبان، ضمن وجود مجوز دسترسی به نرم‌افزار برای همه، وظیفه نگه‌داری آن را برعهده می‌گیرند. هر یک از این پروژه‌ها عموماً گروه‌های خبری، مباحثه و حتی سایت اختصاصی دارند. علاوه بر این در سایت‌هایی چون Sourceforge.net و FreshMeat.net نیز آخرین اخبار، مستندات و نسخه‌های این نرم‌افزارها به رایگان قابل دسترسی است. امروزه با گذشت بیش از ده سال از ارائه نخستین نسخه‌های ویندوز، کاربران آن هر روز با مشکلات نرم‌افزاری و حفره‌های امنیتی فراوانی مواجه می‌شوند که گاه پذیرای ناخواسته انواع ویروس‌ها و هکرها نیز هست و یا پیامی که از آنها درخواست می‌کند خطای مشاهده شده را برای تیم توسعه‌دهندگان ویندوز ارسال کنند تا پس از بررسی در نسخه‌های آتی برطرف شود. اگرچه ارائه باز کد منبع و مستندات آن نیز گاه خالی از این اضطراب‌ها و نگرانی‌ها نیست به‌ویژه که بسیاری از این دست نرم‌افزارها هیچ‌گونه ضمانتی در قبال اشکالات احتمالی ندارند، ولی به گفته پوپر «این ناآسودگی و فشار که نتیجه فروریختن جامعه بسته و تلاش برای بر پای خود ایستادن و مسئولیت پذیرفتن است بهایی است که باید در ازای هر افزایش در دانش، شناخت و همکاری بپردازیم و به ویژه برای انسان بودن.» [ص ۳۸۴]

■■■

افلاطون اصول سیاست اسپارت‌ها را در حفظ و حراست قبیله‌پرستی، ضدیت با بشردوستی به معنای هرگونه ایدئولوژی تساوی‌طلبانه، دموکراتیک و مبتنی بر اصالت فرد، خودبسندگی، خاص‌نگری (Particularism) و ضدیت با گرایش‌های عام‌نگری (Universalistic Tendencies) می‌داند و نیفزودن بیش از حد به وسعت کشور تا به وحدتش آسیبی نرسد. [ص ۳۹۳] عجیب اینکه شرکت مایکروسافت از این نیز فراتر رفته و با گسترش دامنه فعالیت‌های خود تقریباً تا هر جای ممکن سیطره نرم‌افزاری خود را در بیشتر رایانه‌های دنیا تحکیم کرده است. مقابله با این سیطره نیازمند نهضتی جهانی برای ساختن جمعی محصولاتی است که همگی از آن استفاده می‌کنند. «این مسئله‌ای است که باید با صراحت و شهامت با آن روبه‌رو شویم و راهمان را به درون مجهولات و ناایمنی‌ها ادامه دهیم تا به بهترین وجه برای حصول ایمان برنامه بریزیم و هم برای آزادی.» [ص ۴۱۹] نماد GNU پایه شکل‌گیری سیستم عامل لینوکس و «لانگهورن» (Longhorn) نسخه آتی سیستم عامل ویندوز هر دو سر یک گاو است. باید منتظر ماند و دید در جدال گاوبازها، که این بار نه سرزمین ماتادورها که سراسر جهان را به بازی گرفته است، سرانجام کدام طرف پارچه قرمز به سر خواهد گرفت و کدام یک پارچه سفید خواهد افراشت. هرچه باشد باز هم پنگوئن بی‌آزار نماد لینوکس به همگی خواهد خندید.

گفتار

فلسفه و علوم اجتماعی

احمدرضا همتی مقدم

در حال حاضر توافق کاملی میان اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و روانشناسان در مسائل محوری و مشخص رشته‌شان وجود ندارد. به نحو مشابهی، فیلسوفان نیز اجماعی بر روی ماهیت دقیق این رشته‌ها ندارند. اما این ایده که فلسفه رابطه تنگاتنگی با علوم (فیزیک، بیولوژی، جامعه‌شناسی، روانشناسی) دارد، تقریباً مورد توافق تمام فیلسوفان است. برخی براین باورند فلسفه به سئوالاتی می‌پردازد که علوم قادر نیستند به آنها پاسخ دهند و البته در این میان فیلسوفان به این مسئله نیز می‌پردازند که چرا علوم نمی‌توانند به این گونه سئوالات پاسخ دهند. در مقابل برخی معتقدند که علوم در نهایت قادر هستند به هر سئوالی پاسخ دهند. جدا از این مسئله که حق با کدام گروه است، قطعاً سئوالاتی وجود دارند که علوم لااقل در حال حاضر قادر به پاسخگویی آنها نیستند. برخی از این سئوالات بی‌پاسخند. صرفاً بدین دلیل که ابزارهای آزمایشگاهی مناسب یا نظریه‌های مناسبی وجود ندارند. مثلاً در فیزیک امروز سئوالاتی درباره «ماده» مطرح می‌شود که برای پاسخ به آنها به «شتاب‌دهنده‌هایی» نیاز داریم که از آنچه امروز در دسترس است، بسیار قوی‌تر باشد و البته سئوالاتی نیز از دیرباز پیش روی دانشمندان بوده که امروز تصور می‌شود پاسخ‌های مناسبی می‌توان به آنها داد. مثلاً اکثر زیست‌شناسان در حال حاضر باور دارند که نظریه‌های تکامل و ژنتیک لااقل می‌توانند به سئوالاتی درباره ماهیت انسان، منشاء انسان و ماهیت حیات پاسخ دهند.

اما هنوز سئوالاتی وجود دارند که بی‌پاسخند، سئوالاتی درباره شعور و آگاهی، تفکر و اندیشه، احساس و عاطفه. البته روانشناسی جدید ادعا دارد که پیشرفت‌های قابل توجهی در پاسخ به این سئوالات داشته است. اما این ادعاها در بهترین حالت محل مناقشه‌اند. همان‌گونه که ادعای زیست‌شناسان در پاسخ علمی به سئوالاتی درباره ماهیت انسان محل مناقشه است. مثلاً الهیون و حتی برخی زیست‌شناسان چنین پاسخ‌هایی را رده کرده‌اند.

بنابراین شاید بتوان گفت: علاوه بر سئوالاتی که علم در حال حاضر قادر به پاسخگویی آنها نیست، سئوالاتی نیز وجود دارند که علوم هیچ‌گاه نمی‌توانند به آنها پاسخ دهند. اما نکته مهم این است که بحث درباره وجود چنین سئوالاتی خود یک بحث فلسفی است.

برای اینکه بدانیم علم به چه نوع سئوالاتی می‌تواند پاسخ دهد و آیا محدودیت‌هایی نیز در این میان وجود دارد یا نه، باید به دو نکته توجه کنیم: اول اینکه روش علم یا روش‌های علوم را مشخص کنیم. دوم، بر روی سئوالاتی که جست‌وجو برای یافتن پاسخ‌های آنها معقول است، توافق داشته باشیم.

بدون آنکه بدانیم چه روشی، روش علمی مناسب برای پاسخ به سئوالی خاص است، نمی‌توان پاسخ به آن سئوال را پاسخی علمی به حساب آورد و البته اگر سئوالی قابل درک و روشن نباشد، جست‌وجو برای یافتن پاسخ آن کاری غیرمعمول است و اینجاست که پای فلسفه به میان می‌آید، یعنی ترسیم خطوط کلی روش‌های علمی و انتخاب سئوالات، اموری نیستند که علوم خودشان بتوانند آنها را نشان دهند بلکه آنها سئوالاتی فلسفی هستند.

موضوعات هنجاری و ارزشی از دیگر سئوالاتی هستند که دانشمندان نمی‌توانند خودشان به آنها پاسخ دهند. علم نحوه‌ای را که جهان هست توصیف می‌کند و توضیح می‌دهد، اما نمی‌تواند توضیح دهد که آنچه هست خوب است یا بد یا چگونه باید باشد و البته علم با توصیف نحوه‌ای که جهان هست و با خلق امکانات تکنولوژیکی جدید سئوالاتی درباره آنچه دانشمندان و غیردانشمندان باید انجام دهند، با خود همراه آورده است. اما علوم خودشان نمی‌توانند به این گونه سئوالات پاسخ دهند. فیزیک نمی‌تواند توضیح دهد که چه هنگام استفاده از بمب اتمی مجاز است، فیزیک تنها توضیح دهد که چگونه می‌توان بمب اتمی ساخت. پزشکی نمی‌تواند چگونگی توزیع عادلانه خدمات بهداشتی را توضیح دهد، پزشکی تنها چگونگی درمان بیماران را توضیح می‌دهد.

البته برخی پا را از این فراتر گذاشته‌اند و معتقدند که مردم برای پاسخ به سئوالات بنیادی درباره آنچه خوب است یا بد، نیازی به قید و شرط‌های علمی ندارند. اما این موضوع کاملاً محل بحث است و قطعاً این جر و بحث، مناقشه‌ای فلسفی است. اما آیا محدودیت‌هایی برای سئوالاتی که علم می‌تواند به آنها پاسخ دهد وجود دارد؟ اگر وجود دارد، چرا وجود دارد؟ چه چیزی موجب می‌شود تا علم از پاسخ به این نوع سئوالات بازداشته شود؟ اگر این نوع سئوالات نباید به شیوه‌های علمی پاسخ داده شوند، چگونه می‌توان به آنها پاسخ داد؟ و اگر همان‌گونه که برخی ادعا کرده‌اند هیچ محدودیتی برای قدرت علوم نیست، چرا برخی سئوالات از دیرباز و حتی قبل از تولد علم هنوز بی‌پاسخ مانده‌اند؟ این گونه پرسش‌ها نیز از جمله سئوالاتی هستند که فلسفه را به علم پیوند می‌زنند. بنابراین ما به طور کلی با دو نوع پرسش روبه‌روییم که فلسفه را با علم مرتبط می‌سازد. ۱- سئوالاتی که علوم قادر نیستند به آنها پاسخ دهند و ۲- چرا علوم نمی‌توانند به این گونه سئوالات پاسخ دهند. بخش‌های مختلف فلسفه جنبه‌های متفاوت یک یا هر دو سئوال را بررسی می‌کنند. البته در میان تمام علوم، علوم اجتماعی با سئوالات فلسفی بیشتر عجین شده است و دانشمندان علوم اجتماعی به این نوع سئوالات توجه بیشتری داشته‌اند.

منبع:

Philosophy of Social Science
A. Rosenberg. 1995